

پاسخ به شبهات ناصر القفاری درباره آموزه

«تقیه» در شیعه*

** محمد حسین مروی

*** محمد حسن نادم

چکیده

یکی از آموزه‌های مهم مکتب تشیع که در طول تاریخ، سبب حفظ کبان مذهب شده و شیعیان را از گزند خطرات و تهدیدها حفظ کرده، «تقیه» است. تقیه، حکمی شرعی است و تمام مسلمانان، حتی صحابه و تابعین به آن فتوا داده و عمل کرده‌اند، ولی شیعیان به خاطر در اقلیت بودن و مورد ظلم و تهدید قرار گرفتن، بیشتر به این حکم الهی عمل کرده‌اند، به نحوی که تقیه شعار آنان قرار گرفته است. برخی از دشمنان شیعه، با استناد به این شعار شیعه، این حکم الهی را مساوی با عمل منافقانه قرار داده و به این واسطه، جنایاتی را علیه شیعیان انجام می‌دهند. ناصر بن عبدالله القفاری از استادان و روشنفکران برجسته وهابی دانشگاه‌های عربستان است که بیشتر نوشته‌هایش را به نقد مذهب شیعه اختصاص داده است. دو کتاب «تقریب بین السنه و الرفاضه» و «اصول مذهب الشیعه الاثنی عشریه عرض و نقد» از مهم‌ترین کتاب‌های اوست. قفاری در کتاب «اصول مذهب الشیعه الاثنی عشریه عرض و نقد» با استناد به منابع شیعی، آموزه‌های شیعه، از جمله تقیه را نقد کرده است. او آیات مورد استناد شیعه در جواز تقیه را مختص به کفار می‌داند و با استناد به تعریف شیخ مفید از تقیه و روایات شیعه تقیه را رد می‌کند. این مقاله در تلاش است تا با روش کتابخانه‌ای و مبنا قراردادن قرآن و منابع حدیثی شیعه و اهل سنت و بنای عقلا به نقدهای قفاری پاسخ دهد.

کلید واژه‌ها: تقیه، نفاق، غلو، شیعه، اهل سنت، قفاری.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۶/۱۱/۱۳۹۸- تاریخ پذیرش مقاله: ۲۳/۰۶/۱۳۹۹.

** دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب / montazarolmahdi۶۲@gmail.com

*** استادیار دانشکده شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب / nadem۱۸۵@yahoo.com

مقدمه

حکم «تقیه»^۱ یکی از احکامی است که از دیرباز تا کنون جهت حفظ جان، مال و آبروی انبای بشر مورد توجه بوده و عمل به آن در مواقع لزوم، اختصاص به شریعت یا مذهب خاصی نداشته و عقلای عالم در زمان‌های مختلف حتی قبل از اسلام، هنگام گرفتاری به آن عمل می‌کردند. شیعیان نیز از این قاعده مستثنا نبوده و جهت حفظ مال، جان و آبروی خود از شر دشمنان و مخالفان در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود مجبور به رعایت تقیه بوده‌اند.

این در حالی است که برخی از نویسندگان وهابی، شیعیان را جهت جواز و عمل به این حکم عقلی، آموزه وحیانی و سنت نبوی و سیره پیشوایان دینی مورد ایراد و ملامت قرار داده و آن را حمل بر نفاق و عمل شیعیان را منافقانه خوانده‌اند؛ لیکن با مراجعه به منابع معتبر خود اهل سنت، می‌توان به درستی ادعا کرد حکم تقیه محدود و منحصر به شیعیان نبوده و صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تابعین و علمای اهل سنت نیز آن را جایز و در مقطعی به آن عمل کرده‌اند، در حالی که هیچ‌گاه متهم به نفاق نشده‌اند.^۲

از میان این دسته از نویسندگان، می‌توان به ناصر بن عبدالله القفاری از استادان دانشگاه‌های عربستان اشاره کرد که بیشتر نوشته‌هایش را به نقد مذهب شیعه اثنی عشری اختصاص داده است. از جمله کتاب‌های معروف او، رساله‌دکتری وی با عنوان «صوّل مذهب الشیعه الاثنی عشریه، عرض و نقد» است که محور بحث این مقاله است. وی در این رساله تلاش نموده با استناد به منابع شیعه، آموزه‌های شیعی را مورد نقد و نظر قرار دهد. در فصل سوم از بخش سوم این کتاب، موضوع تقیه از دیدگاه شیعه مورد نقد جدی قرار گرفته است که در ادامه به طرح و بررسی آن می‌پردازیم، اما پیش از ورود به این بحث، ابتدا لازم است به واژه‌شناسی تقیه اشاره شود.

۱. منظور و مراد، حقیقت «تقیه» است که معادل آن ممکن است در زبان‌های مختلف و میان اقوام و ملل گوناگون متفاوت باشد.

۲. شواهد آن در ادامه مقاله خواهد آمد.

۱. مفهوم‌شناسی «تقیه»

۱.۱. «تقیه» در لغت

تقیه از ماده «وقی» مصدر یا اسم مصدر به معنای پرهیز، نگهداری، پنهان کردن و حفظ شیء است از آنچه که به آن آسیب و ضرر برساند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۰۱)

۱.۲. «تقیه» در اصطلاح

تقیه در تعاریف علمای بزرگ شیعه و اهل سنت قرابت معنایی زیادی با یکدیگر دارد. در شیعه و در میان متکلمان امامیه، شیخ مفید (م ۱۴۱۴ق) تقیه را «پنهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به آن در برابر مخالفان، به منظور اجتناب از ضرر دینی یا دنیایی» معنا می‌کند. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۳۷) همچنین، طبرسی (م ۵۴۸ق) صاحب تفسیر مجمع‌البیان در توضیح تقیه می‌گوید: «تقیه، عبارت است از خلاف اعتقاد قلبی را به زبان آوردن به جهت ترس بر جان». (طبرسی، ۱۴۳۱ق، ج ۲: ۳۷۶)

در منابع فقهی نیز شیخ انصاری (م ۱۲۸۱ق) تقیه را به معنای «نگهداری خود از صدمه و آسیب دیگری از راه ابراز موافقت با او در گفتار یا رفتار مخالف حق» (انصاری، ۱۴۱۲ق: ۳۷) تعریف کرده و سید محمد حسن موسوی بجنوردی (م ۱۳۹۶ق) می‌گوید:

تقیه موافقت کردن با دیگری است در گفتار، کردار یا رها نمودن کاری که انجام‌دادن آن واجب است و در باور انسان، خلاف حق است برای نگهداری خویش یا کسی که او را دوست دارد، از زیان. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۴۹)

در اهل سنت نیز سرخسی (م ۴۸۳ق) از فقهای مشهور حنفی می‌گوید: «تقیه نگهداری نفس از شر عقوبت نسبت به آن چیزی است که انسان آن را اظهار داشته یا کتمان می‌کند». (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۴: ۴۵) همچنین، ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق) تقیه را «پرهیز کردن از اظهار آنچه در نفس است برای دیگران، اعم از آنکه انسان به آن اعتقاد داشته یا نداشته باشد» توصیف می‌کند. (عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۱۲: ۳۱۴)

آلوسی (م ۱۲۷۰ق)، فقیه و مفسر بزرگ شافعی مذهب در این باره می‌گوید: «تقیه، حفظ جان یا آبرو یا مال از شر دشمنان است؛ دشمنانی که دشمنی آن‌ها مبتنی بر اختلاف دینی است؛ مانند کافران و مسلمانان از فرقه‌های دیگر یا دشمنانی که دشمنی آن‌ها به

جهت اغراض دنیوی مانند مال و سلطنت است» (الوسی، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۱۶۱) و در نهایت، محمد رشید رضا (م ۱۳۵۴ق) معتقد است: «تقیه، گفتار یا کردار مخالف است با حق، به جهت حفظ از ضرر». (رشید رضا، بی تا، ج ۳: ۲۴۵)

بر این اساس و در مقام جمع‌بندی روشن است تفاوت معنایی در تعریف تقیه میان علمای شیعه و اهل سنت وجود ندارد و به طور کلی می‌توان تقیه را در اصطلاح شیعه و اهل سنت، صیانت از مال، جان و آبروی فرد یا گروه از طریق پنهان کردن اعتقاد قلبی در گفتار و رفتار به منظور پرهیز از خطر و ضرر دشمن عنوان کرد.

۲. طرح شبهات ناصر القفاری پیرامون تقیه

در ابتدا، قفاری با استناد به کلام شیخ مفید، دیدگاه شیعه در باب تقیه را باطل و در تعارض با قرآن خوانده و شیعیان را به دلیل عمل به تقیه، متهم به نفاق و حتی بدتر از منافقان توصیف می‌کند. او به نقل از سلف خود ابن تیمیه می‌گوید:

اهل این اعتقاد از منافقین بدترند، چون منافقین معتقد بودند آن کفر که کتمان می‌کردند، باطل است و از بیم جان خود به اسلام تظاهر می‌کردند، ولی شیعه معتقد است که آنچه کتمان کرده‌اند، حق است و راهشان، راه رسول خدا ﷺ و ائمه [علیهم‌السلام] است. (قفاری، بی تا، ج ۳: ۸۶۹)

او با استناد به آیه «...إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا» (آل عمران: ۲۸)، تقیه را تنها در برابر کفار و در حالت اضطرار، آن هم در زمانی که اسلام از قدرت لازم و کافی برخوردار نبوده، به عنوان رخصتی از جانب خداوند جایز می‌داند و معتقد است با شوکت و قدرت یافتن اسلام، تقیه دیگر جایگاهی ندارد. (همان: ۸۷۰)

قفاری معتقد است تقیه نزد شیعیان واجب و از محبوب‌ترین عبادات در پیش‌گاه خداوند تلقی می‌شود؛ به طوری که آن را در حدّ نماز یا بالاتر از آن و جزو ارکان دین می‌داند و قائل به حرمت ترک آن بوده و بدون هیچ بهانه و دلیلی قائل به رعایت آن در همهٔ سرزمین‌های اسلامی هستند. (همان: ۸۷۴-۸۷۰)

او در ادامه، نسبت غلو به شیعیان داده و ریشهٔ توجه افراطی آن‌ها به تقیه را توجیه تعارضات موجود میان باورهای غلط شیعیان و حقایق مسلم تاریخی، توجیه عصمت ائمه [علیهم‌السلام]، ایجاد تسهیل در امر دروغ‌پردازی و اسناد آن به ائمه [علیهم‌السلام] توسط علمای شیعه و کناره‌گیری شیعیان از مسلمین و جامعهٔ اسلامی می‌داند. (همان: ۱۷۶-۱۷۴)

در واقع، محور همهٔ ایرادات قفاری و هدف او از هجمه علیه شیعه با توسل به آموزهٔ تقیه، القای این مطلب به مخاطبان خود است که شیعیان همواره جهت توجیه عقاید باطل خود از تقیه بهره می‌برند و به جای عمل به آن در برابر کفار، در برابر مسلمین واقعی که همان اهل سنت هستند، تقیه می‌کنند و آن‌ها را مخالف خود می‌خوانند تا مبادا حاضر به پذیرش بطلان اعتقادات نادرست خود شوند. او در نهایت و در مقام جمع‌بندی کلام خود در این فصل، آنچه را شیعیان به اسم تقیه انجام می‌دهند، همان نفاق معرفی می‌کند. (همان: ۸۸۴-۸۶۹)

۳. نقد شبهات ناصر القفاری

۳.۱. تقیه، عامل نفاق شیعه!

قفاری در ابتدای بحث خود با ذکر تعریفی از شیخ مفید به بیان دیدگاه شیعه در باب تقیه می‌پردازد: «تقیه کتمان حق و پوشیدن اعتقاد داشتن به آن و کتمان مخالفین و ترک پشتیبانی از آن‌ها است، در صورتی که آشکار کردن حق منجر به زیان دینی یا دنیوی شود». (همان: ۸۶۹)

بر اساس این تعریف، قفاری تقیه در شیعه را به معنای کتمان و پوشیدن اعتقاد به خاطر زیان مخالفین و اصطلاح «مخالفین» را همان اهل سنت می‌داند. به عبارت دیگر، از نظر وی، تقیه در شیعه به معنای تظاهر به مذهبی است که به اعتقاد شیعیان باطل است (مذهب اهل سنت) و کتمان مذهب ایشان (رافضه) است که به اعتقادشان حق است. (همان)

او در ادامه به نقل مطلبی در این باره از ابن تیمیّه پرداخته و شیعه را به دلیل اعتقاد به تقیه، از منافقین بدتر می‌داند:

اهل این اعتقاد از منافقین بدترند، چون منافقین معتقد بودند آن کفر که کتمان می‌کردند، باطل است و از بیم جان خود به اسلام تظاهر می‌کردند، ولی شیعه معتقد است که آنچه کتمان کرده‌اند، حق است و راهشان، راه رسول خدا ﷺ و ائمه [علیهم السلام] است. (همان)

قفاری در اینجا، دو ایراد نسبت به شیعه مطرح می‌کند. در ایراد نخست وی عبارت «مخالفین» در کلام شیخ مفید را به اهل سنت نسبت داده و معتقد است هرگاه شیعه به

طور مطلق دم از «مخالف» می‌زند، مراد او همان اهل سنت است و ایراد دوم او، تکرار سخن ابن تیمیه مبنی بر نسبت نفاق به شیعه، جهت اعتقاد و عمل به تقیه است. در پاسخ به این دو ادعا و ایراد باید گفت: اولاً قفاری بر اساس چه دلیل یا قرینه‌ای در کلام، عبارت «مخالفین» را به کل اهل سنت نسبت داده و حکم به اطلاق آن می‌دهد؟ چرا او دلیل خود مبنی بر این ادعا را ذکر نمی‌کند؟ این در حالی است که این عبارت به صورت کلی و مطلق و بدون هرگونه قیدی ذکر شده است. واضح است که هدف او از طرح این ادعا، تحریک عواطف و احساسات مخاطبان خود است. تاریخ گواه آن است که مخالفین شیعیان، آن دسته از حکام ظلم و جوروی بوده‌اند که نه تنها جان و مال شیعیان، بلکه بسیاری از اهل سنت نیز از دست آن‌ها در امان نبوده است.

اینکه امامان شیعه به پیروان خودشان دستور داده‌اند تا در برخورد با مخالف به تقیه عمل کنند، منظور عموم اهل سنت نیستند، بلکه مقصود کسانی هستند که ممکن است شیعیان از جانب آن‌ها مورد تهدید قرار بگیرند و به جان، مال و یا آبروی خود و نزدیکانشان از سوی آنان آسیب برسد. این مهم از برخورد امامان شیعه علیهم‌السلام با عموم اهل سنت فهمیده می‌شود، حتی در برخی روایات شیعه موجود است که ائمه علیهم‌السلام به پیروانشان دستور داده‌اند که با اهل سنت به خوبی مراوده کنند و به عیادت مریض‌هایشان بروند و در تشییع جنازه‌شان شرکت کنند. این خود دلیلی واضح و روشن است بر اینکه امامان شیعه علیهم‌السلام و پیروان ایشان با عموم اهل سنت مشکلی نداشته‌اند، بلکه در مواردی تقیه می‌کرده‌اند که از جانب کسی مورد تهدید قرار می‌گرفتند. شواهد تاریخی از جنایاتی که علیه شیعیان اتفاق افتاده است گواهی دیگر بر این مسئله است.

ثانیاً در مورد ایراد دوم و نسبت نفاق به شیعیان باید از او پرسید، بر چه اساسی شیعیان را متهم به نفاق و عمل منافقانه کرده است؟! آیا صرف اعتقاد به جواز تقیه و عمل به آن، سبب نفاق خواهد شد؟ به نظر می‌رسد او نیز مانند سلف خود ابن تیمیه، میان مفهوم تقیه و نفاق دچار خلط شده است. در تقیه، به خلاف نفاق که موضوع آن تظاهر به حق و پنهان کردن شرک و باطل است، شخص مؤمن به دلیل ترس از زیان جانی یا مالی برای خود یا دیگری، از اظهار حقیقت خودداری می‌کند. (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق؛ امین، ۱۴۰۳ق) و این امر، مبتنی بر دلیل عقلی و منطبق با سیره عقلاست که دفع ضرر را جایز

و گاه ضروری می‌دانند. بر مبنای پذیرش این دلیل، تقیه اختصاص به شیعیان و حتی مسلمانان ندارد.

موارد متعددی از تقیه در زندگی صالحان و پیامبران پیشین علیهم‌السلام، در قرآن به آن‌ها اشاره شده است، مانند رفتار حضرت ابراهیم علیه‌السلام با کافران و بت‌پرستان، عبادت پنهانی آسیه همسر فرعون، نحوه روبه‌رو شدن حضرت موسی و هارون با فرعون و تقیه اصحاب کهف. تأکید بر این پیشینه، بر فطری و عقلانی بودن تقیه در شرایط اضطراری دلالت دارد.

این موضوع از نگاه بسیاری از علمای اهل سنت نیز مورد اشاره و توجه قرار گرفته است. به گواه گزارش‌های تاریخی، بسیاری از صحابه و تابعین و سایر علمای اهل سنت به جواز تقیه اعتقاد داشته و در مواردی به آن عمل کرده‌اند و هیچ‌گاه نیز در طول تاریخ متهم به نفاق نشده‌اند. برای نمونه، به شواهدی در این زمینه اشاره می‌کنیم: «حارث بن سوید می‌گوید از عبدالله بن مسعود شنیدم که می‌گفت هیچ صاحب قدرتی نیست که من را به کلامی [ناشایست] وادار کند تا مرا از یک یا دو شلاق دور کند، مگر آنکه من آن سخنان را بر زبان می‌آورم.» (ابن حزم، بی‌تا، ج ۷: ۲۱۲) ابن حزم در ادامه می‌گوید: «در میان صحابه کسی را سراغ نداریم که مخالف او بوده باشد.» (همان)

در صحیح بخاری روایتی وجود دارد که اثبات می‌کند ابوه‌ریره در مواردی از خلیفه ثانی تقیه می‌کرده است: «من در زمان گذشته دو کیسه حدیث داشتم، یکی را گشودم و دیگری را نگشودم. اگر کیسه دومی را باز می‌کردم و حدیث را در میان مردم منتشر می‌کردم، عمر بن خطاب خرخرهام را می‌برید و قطع می‌کرد.» (بخاری، ۱۴۳۱ق، ج ۱: ۲۱۵، ح ۱۲۰) یا در روایتی دیگر از ابوه‌ریره منقول است که او گفت: «اگر این احادیثی که برای شما می‌گوییم، در زمان عمر یا نزد عمر می‌گفتم، سر مرا می‌شکست.» (ابن کثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۸: ۱۱۵؛ ابن عساکر، ۱۹۹۵ق، ج ۶۷: ۳۴۳)

ابودرداء می‌گوید:

می‌خواهید شما را به علامت عاقلان خبر دهم؟ عاقل کسی است که برای شخصی که از وی بالاتر است تواضع می‌کند و به کسی که پایین‌تر از اوست ظلم نمی‌کند. اضافه کلام خویش را نگه می‌دارد و با مردم مطابق با اخلاق خودشان برخورد می‌کند و ایمان را بین خود و پروردگارش حفظ می‌نماید و در دنیا با تقیه و کنمان زندگی می‌کند. (ابن جوزی، بی‌تا، ج ۱: ۱۴؛ ابن عساکر، ۱۹۹۵م، ج ۴۷: ۱۷۵)

بخاری در مورد ابوالدرداء می‌نویسد: «از ابودرداء روایت شده است که ما در مقابل عده‌ای لبخند می‌زینیم درحالی که دل‌های ما ایشان را لعنت می‌کند».(بخاری، ۱۴۳۱ق: ۱۲۵۴)^۱

از قبیل این روایات در منابع معتبر اهل سنت بسیار زیاد وجود دارد و با این حال، صحابه یا تابعین متهم به عمل منافقانه نشده‌اند. با توجه به نظریه عدالت صحابه و پیروی از ایشان، حال سؤال اینجاست که با وجود این اخبار در منابع معتبر اهل سنت، چرا شیعیان متهم به نفاق و عمل منافقانه درخصوص حکم به جواز تقیه و رعایت آن می‌شوند؟

۲.۳. جواز تقیه تنها در برابر کفار!

قفاری در ادامه طرح ایرادات خود، با استناد به آیه «...إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا»^۲ تقیه را صرفاً در مورد کفار جایز می‌داند. او با اشاره به نظر طبری و قرطبی در تفسیر خود ذیل این آیه، معتقد است تقیه در برابر کفار و در حالت اضطرار، آن هم در زمانی که اسلام از قدرت لازم و کافی برخوردار نبوده، رخصتی از جانب خداوند متعال و جایز بوده است و بعد از شوکت و قدرت یافتن اسلام، تقیه دیگر معنایی ندارد.(قفاری، همان: ۸۷۰) بر همین اساس، همان ادعای قبلی خود را مجدداً به نحوی دیگر طرح می‌کند: «در اسلام تقیه صرفاً در مورد کفار جایز است و حال آنکه شیعه خصوصاً نسبت به مسلمین اهل سنت تقیه می‌کنند».(همان)

در مقام پاسخ باید گفت، اینکه قفاری تقیه را فقط نسبت به کفار و صرفاً در برابر آن‌ها جایز می‌داند، با شواهد و روایاتی که از منابع معتبر اهل سنت در خصوص تقیه و حوزه به کارگیری آن نقل گردید، در تعارض است. علاوه بر این، فخر رازی از مفسران بزرگ اهل سنت، ذیل آیه مورد اشاره، مطلبی را از شافعی نقل می‌کند مبنی بر اینکه تقیه مسلمانان از مسلمانان نیز جایز است: «اگر در میان مسلمانان نیز همان حالتی که میان

۱. عن أبي الدرداء إنا لنكشر في وجوه أقوام وإن قلوبنا لتلعنهم.

۲. آل عمران: ۲۸.

مسلمان و مشرک است پیش آید، تقیه به خاطر حفاظت از جان جایز است». (فخر رازی، ۱۴۱۳ق، ج ۸: ۱۲)^۱

۳. تقیه به عنوان یکی از ارکان دین در شیعه

قفاری ادعا می‌کند تقیه در شیعه به خلاف اهل سنت، «رخصت» نیست، بلکه به عنوان یک روش دائمی و یکی از محبوب‌ترین عبادات نزد خداوند و واجب است. از نظر او تقیه در میان شیعیان امری در حدّ نماز یا بالاتر از آن و جزو ارکان دین به حساب می‌آید. (قفاری، پیشین: ۸۷۱)

همچنین وی، شیعیان را به جعل حدیث متهم ساخته و با نقل اخباری از بحارالانوار و اصول کافی می‌گوید:

[شیعیان] حتی به رسول خدا ﷺ نسبت داده‌اند که گفته ترک تقیه مانند ترک نماز است، بعد به این هم افزودند و تقیه را [نُه دهم] دین قرار دادند. سپس به این هم اکتفا نکردند و تقیه را تمام دین قرار دادند. (همان)

در پاسخ به این ادعا باید گفت: اولاً اهمیت تقیه و وجوب آن در مواقع لزوم و تأکید و سفارش پیشوایان دین در این مورد، صرفاً به منظور صیانت از جان، مال و آبروی مسلمانان و جامعه اسلامی بوده تا از این طریق خطری آنان را تهدید نکند و فهم این نکته با مراجعه به صفحات تاریخ به وضوح قابل درک است که چه جنایاتی در طول تاریخ اسلام علیه پیشوایان دین و پیروان ایشان صورت گرفته است و دلیل این همه تأکید و سفارش بر عمل به تقیه چه بوده است.^۲

ثانیاً تقیه در هیچ‌یک از منابع روایی و فقهی شیعه به عنوان «رکن دین» معرفی نشده و اگر قفاری چنین ادعایی دارد، باید مستندات خود در این زمینه را ارائه دهد. پر واضح است که هدف او از چنین نسبت‌هایی به شیعه، جز ایجاد فضای بدبینی در مخاطبان خود نسبت به شیعیان و تهییج و تحریک عواطف آن‌ها چیزی نبوده و نیست.

۱. ظاهر الآیه يدل أن التقیة إنما تحلّ مع الکفار الغالبین إلا أن مذهب الشافعی رضی الله عنه أن الحالة بین

المسلمین إذا شاکلت الحالة بین المسلمین و المشرکین حلت التقیة محاماة علی النفس.

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک: مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی.

ثالثاً مشابه مضمون اخباری که وی از برخی منابع روایی شیعه نقل کرده و در آن‌ها تویحاً نسبت جعل حدیث به علمای شیعه داده است، در منابع روایی اهل سنت نیز وجود دارد و او از روی جهل یا عناد، آن‌ها را مطرح نمی‌کند.

سیوطی روایت مشابهی را با مضمون روایات شیعه از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده و می‌گوید: «دین ندارد هر کسی که تقیه ندارد». (سیوطی، ۱۴۳۱ق، ج ۸: ۲۸۱) همچنین، در روایت دیگری که ابن ابی شیبیه از ابن حنفیه و او از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده، آمده است: «کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد». (کوفی، ۱۴۰۹ق، ج ۶: ۴۷۴؛ عکبری، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۸۵۹)

۴.۳. حرمت ترک تقیه!

از دیگر مواردی که قفاری در باب تقیه مطرح کرده و بر این اساس به شیعه ایراد می‌گیرد، حرمت ترک آن در منابع روایی شیعی است. او با نقل روایتی از ابن بابویه، ترک تقیه در شیعه را مانند ترک نماز حرام می‌داند و تارک آن را مانند تارک نماز می‌خواند و با استناد به روایاتی دیگر، ترک تقیه را به عنوان گناهی نابخشودنی از نگاه شیعه معرفی می‌کند. (قفاری، همان: ۸۷۱-۸۷۰)

اینکه در منابع روایی شیعه بر عدم ترک تقیه تا به این اندازه تأکید و سفارش شده است، به دلیل توجه به آثار و پیامدهای نامطلوب آن در ابعاد مختلف بوده است. دشمنان تشیع، چنانچه به زعم خود خلافتی را از یکی از شیعیان و پیروان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام دیده یا می‌شنیدند، آن را به قاطبه شیعیان نسبت داده و به حساب کل تشیع نوشته و هر کجا که دستشان می‌رسید، ایشان را با این بهانه مورد شماتت و آزار قرار می‌دادند.

عمل نکردن به تقیه، عواقب نامطلوبی را در میان شیعیان به دنبال داشت که جان، مال و آبروی دیگر شیعیان را نیز به مخاطره می‌انداخت. از همین جهت، ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام تا این اندازه در خصوص تقیه سفارش کرده‌اند و این تأکیدات، گاهی خود را در قالب نهی از ترک آن نشان داده است. همان طور که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند ترک کننده تقیه مانند ترک کننده نماز است. (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۱۲۷)

۳. ۵. دارالاسلام همان دارالتقیه

قفاری مدعی است شیعه ملزم به رعایت تقیه در کل سرزمین‌های اسلام است تا جایی که شیعیان، دارالاسلام را «دارالتقیه» می‌نامند و در منابع روایی آن‌ها آمده است: «... تقیه در دارالتقیه واجب است». (همان: ۸۷۲)

در پاسخ به این سخن باید گفت اینکه در روایات شیعه تعبیر «دارالتقیه» آمده، اگرچه صحیح است، ولی تفسیر آن به اینکه تمام جوامع اسلامی از نظر شیعه دارالتقیه باشند، نیاز به دلیل یا قرینه در کلام دارد. این در حالی است که باتوجه به قرائن موجود، منظور از این اصطلاح در روایات منابع امامیه، سرزمین‌های کفار است. امام رضا علیه السلام در نامه‌ای به مأمون فرمودند:

جهاد به همراه امام عادل، واجب است و هر کس بجنگد و در راه حفظ مال و جان خود کشته شود، شهید است و کشتن احدی از کفار در «دارالتقیه» جایز نیست، مگر کسی که قاتل یا آشوبگر باشد و این [دو مورد] زمانی است که خطری تو را تهدید نکند و سبب تعدی و تجاوز به اموال مخالفان و غیر آن نگردد و تقیه در دارالتقیه واجب است و کسی که از روی تقیه، قسم می‌خورد تا ظلمی را از خودش دفع کند، گناهی مرتکب نشده است. (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵: ۴۹)

۳. ۶. تقیه نسبت به اهل سنت

تأکید علمای شیعه بر لزوم تقیه با اهل سنت در رفتار، از موارد دیگری است که قفاری به عنوان یکی از ایرادات شیعه در بحث تقیه به آن پرداخته و مدعی آن است که علمای شیعه در طول تاریخ برای آن ترغیب و تشویق زیادی قائل شده‌اند. (قفاری، همان: ۸۷۳) در مقام پاسخ باید گفت تأکید برخی روایات در منابع شیعی درخصوص تقیه نسبت به اهل سنت، نه به خاطر دشمنی با آنان، بلکه به جهت رعایت مصلحتی بزرگ‌تر و صیانت از جامعه اسلامی از هرگونه تشنج، اختلاف و تفرقه بوده است. به عنوان نمونه، از زید شحام به نقل از امام صادق علیه السلام روایت است که امام به من فرمودند:

ای زید! در برخورد با اهل سنت با اخلاق خودشان با ایشان رفتار کنید. در مساجدشان نماز بخوانید و از مریض‌هایشان عیادت کنید و در تشییع جنازه‌هایشان شرکت کنید و اگر امکان دارد که امام جماعت یا مؤذن شوید، این کار را انجام دهید، که اگر این کارها را بکنید خواهند گفت این‌ها شاگردان جعفر هستند. خداوند رحمت کند جعفر را که چه خوب شاگردانی تربیت کرده است و زمانی که این کارها

را ترک کنید، خواهند گفت این‌ها جعفری هستند، خدا جعفر را چنین و چنان کند که چه بد شاگردانی تربیت نموده است. (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۸: ۴۳۱)

همچنین، در روایتی دیگر، یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «مرازم» می‌گوید: امام صادق علیه السلام برای رساندن نامه‌ای مرا مأمور کردند. هنگامی که خارج شدم، مرا صدا زدند و فرمودند: «ای مرازم، چرا بین تو و بین مردم جز نیکی نباشد، گرچه به ما دشنام دهند». (طبرسی، ۱۴۱۸ق: ۱۳۶ و ۴۹۳)

آیت‌الله خوبی در توضیح این قبیل روایات می‌گوید:

از این روایات استفاده می‌شود که حکمت مدارا با اهل سنت در نماز جماعت و مانند آن مبتنی بر ترس از ضرر نیست، بلکه رعایت مصلحت و اتحاد کلمه مسلمین است، زیرا در آن روزگار یاران امام به تشیع معروف بودند، بنابراین، دستور امام به شرکت در نماز آنان، به جهت شناخته نشدن اصحاب نبوده، بلکه برای مؤدب کردنشان به اخلاق نیکو بوده تا با این رفتار، شیعه با اوصاف زیبا و دور از تعصب و عناد و لجاجت ممتاز شود و متخلّق شوند به آنچه شایسته شیعه بودن است تا اینکه گفته شود خدا رحمت کند جعفر را که اصحاب خوبی تربیت کرده است. (غروی، بی‌تا، ج ۵: ۲۷۵)

۳.۷. اسباب غلو و افراط شیعه در تقیه

از نظر قفاری، طرح مسئله تقیه و ریشه غلو و توجه افراطی به آن در میان شیعیان به چند عامل باز می‌گردد:

۱. توجیه باورهای غلط شیعیان که در تعارض با حقایق تاریخی قرار دارند
- قفاری معتقد است یکی از عوامل توجه افراطی شیعیان به آموزه تقیه، توجیه باورهایی است که در تعارض با واقعیات تاریخی قرار دارند و شیعه همواره قصد دارد با توجه به این ابزار و وسیله، به نحوی تناقض‌گویی‌های خود را بیوشاند. (قفاری، پیشین: ۸۷۴)
- او به طور خاص به مسئله خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده و مدعی است شیعیان در خصوص عدم پذیرش خلافت سه خلیفه نخست و در عین حال، رفتار مسالمت‌آمیز علی علیه السلام با آن‌ها دچار دوگانگی و تناقض شده و به همین دلیل و جهت خروج از این تناقض، تلاش می‌کنند با طرح اعتقاد به تقیه بر روی عقیده باطل خود نسبت به خلفا سرپوش گذاشته و آن را توجیه نمایند.

قفاری می‌گوید:

اینکه شیعه امامت سه خلیفه راشد اسلام را باطل دانسته و آن‌ها را به همراه بیعت‌کنندگان با ایشان کافر به حساب می‌آورند، از اساس، مذهب شیعه را باطل می‌کند؛ [چرا که] علی [با آن‌ها رفتار مسالمت‌آمیز داشته و] با ایشان بیعت نموده است و پشت سر ایشان نماز می‌خواند و همراه ایشان به جنگ و جهاد می‌رفت و روابط ازدواجی برقرار نموده و چون خلافت را به دست گرفت، بر راه و روش آن‌ها عمل نموده و چیزی از عملکردهای ابوبکر و عمر را تغییر نداد؛ همان طور که کتاب‌های شیعه اعتراف کرده‌اند. بنابراین [شیعیان] برای خروج از آن تناقض که آن‌ها را فرا گرفته بود، تلاش کردند با طرح اعتقاد تقیه روی آن پوشش بگذارند. (همان: ۸۷۵-۸۷۴)

درباره بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفا، طبری مورخ بزرگ اهل سنت می‌نویسد:

عمر بن خطاب به منزل علی علیه السلام آمد تا از علی و طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین که در منزل ایشان بودند و حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند، بیعت بگیرد و عمر ایشان را تهدید کرد که اگر بیعت نکنند، منزل را به آتش می‌کشد. (طبری، ۱۴۰۸، ج ۲: ۲۳۳)

همچنین، مسعودی می‌گوید:

بعد از امتناع علی علیه السلام از بیعت، به منزل او هجوم آوردند و درب منزل را به آتش کشیدند و فاطمه را میان درب منزل فشار دادند تا فرزندش محسن را سقط کرد. علی علیه السلام را به زور از منزل خارج کرده و وی را تهدید به قتل کردند و او دست خویش را مشت کرده بود و چون نتوانستند مشت او را باز کنند، دست ابوبکر را به عنوان بیعت روی مشت او کشیدند. (مسعودی، ۱۴۰۴ق: ۱۲۳ و ۱۲۴)

قفاری باید به این پرسش پاسخ دهد که این چگونه بیعتی بوده است که با توسل به زور و لشکر کشی و آتش زدن درب خانه و... همراه بوده است و بیعت علی علیه السلام از روی تمایل، رغبت و با اختیار بوده یا مجبور به بیعت شده‌اند؟

بخاری نیز می‌نویسد:

علی به ابوبکر گفت تو مستبدانه و خود رأی بر جایگاه خلافت نشستی و در این مسئله حقوق ما را مراعات نکردی و این کار موجب خشم و غضب ما شد. (بخاری، ۱۴۳۱ق: ۸۵۶)

و در نقلی دیگر با همین مضمون، مسعودی می‌گوید: «... علی [ع] رو به ابوبکر کرد و گفت تو با نشستن در مسند حکومت و بیعت گرفتن از مردم، امور ما را فاسد کردی». (مسعودی، بی‌تا، ج ۲: ۳۲۹)

کلمات علی [ع] و بیان ناراضایتی آن حضرت از غضب جایگاه جانشینی پیامبر اکرم [ص] به خوبی این گزارش‌های تاریخی را تأیید می‌کند. آن حضرت فرموده است: مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که به خدا سوگند من از او سزاوارتر و شایسته‌تر بودم، ولی از ترس بازگشت و گرایش مردم به دوران کفر و جاهلیت و کشیده شدن شمشیرها برای زدن گردن یکدیگر، سکوت کردم و شنیدم و مخالفت نکردم، سپس با عمر بیعت کردند، در حالی که از او سزاوارتر و شایسته‌تر بودم، ولی باز هم شنیدم و کوتاه آمدم تا به کفر و برادرکشی باز نگردند. (سیوطی، ۱۴۳۱ق، ج ۱۲: ۵۴؛ ابن‌عساکر، ۱۹۹۵م، ج ۴۲: ۴۳۴)

در مورد عمل به روش خلفا نیز ادعای قفاری با مراجعه به منابع اهل سنت، نقض می‌شود. احمد بن حنبل به نقل از ابو وائل می‌گوید:

به عبدالرحمن بن عوف گفتم چگونه با عثمان بیعت کردید و علی [ع] را وا نهادید؟ گفت: از علی [ع] آغاز کردم و گفتم: با تو بر کتاب خدا و سنت پیامبرش و سیره ابوبکر و عمر بیعت می‌کنم. علی [ع] گفت: اگر عهده‌دار امرتان شدم، به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل می‌کنم. (احمد بن حنبل، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۵۶۰)

همچنین، طبری در تاریخ خود زمان بیعت یاران امیرالمؤمنین [ع] با ایشان نقل

می‌کند:

... امیرالمؤمنین [ع] با آنان شرط کرد که به سنت رسول خدا [ص] عمل نمایند. در این هنگام ربیع بن ابی شداد خثعمی که در جمل و صفین همراه حضرت بود و پرچم قبیله خثعم را به همراه داشت، نزد حضرت آمد. امام به او گفتند: با من بیعت کن به شرط کتاب خدا و سنت پیامبر [ص]، اما ربیع گفت: بر سنت ابوبکر و عمر. حضرت فرمودند: وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر به غیر کتاب خدا و سنت پیامبر [ص] او عمل کرده باشند، ذره‌ای بر حق نبوده‌اند. او با شنیدن این مطلب با علی [ع] بیعت کرد. حضرت به او نگاهی کرده و فرمودند: به خدا قسم! تو را می‌بینم که همراه با خوارج به جنگ من آمده و کشته شده‌ای و لگدمال سم اسبها می‌شوی. او طبق پیش‌بینی ایشان در روز نهروان همراه با خوارج بصره کشته شد. (طبری، ۱۴۰۸، ج ۲: ۵۸۳)

۲. توجیه ادعای دروغین شیعیان پیرامون عصمت ائمه علیهم السلام

قفاری معتقد است یکی از عوامل دیگر توجه افراطی شیعیان به آموزه تقیه، توجیه تناقضات فراوانی است که در کلام امامان شیعه علیهم السلام وجود دارد و شیعیان با طرح ادعای دروغین مسئله عصمت، سعی می‌کنند از طریق تقیه و پر رنگ کردن آن، به نحوی آن را توجیه نمایند. او می‌گوید:

شیعه گفتند ائمه معصوم هستند و نه اشتباه می‌کنند و نه خطا و چیزی را فراموش نمی‌کنند و این ادعایی خلاف احوال معلوم ائمه است؛ تا جایی که روایات منسوب به ائمه هم مخالف و متناقض با این هستند. به طوری که حتی یک روایت هم پیدا نمی‌شود که روایتی دیگر متناقض و منافی آن نباشد و این با مبدأ و اصل عصمت تناقض و تنافی دارد. (قفاری، همان: ۸۷۵)

در واقع قفاری با این بیان، علاوه بر زیر سؤال بردن مسئله تقیه، به اعتقاد شیعیان در مورد عصمت ائمه علیهم السلام نیز خدشه وارد می‌کند. همان‌طور که گذشت تقیه و عمل به آن در میان شیعه و بزرگان اهل سنت - صحابه و تابعین - رواج داشته است و گاهی یک امر فطری تلقی شده است. لذا در پاسخ نقضی باید از قفاری پرسید اگر تقیه در میان شیعیان به منظور توجیه تناقضات کلام ائمه خود ملاک عمل بوده، از چه روی در میان صحابه و تابعین محل توجه بوده است؟

دلیل توجه شیعه به تقیه چنان که در خلال مباحث به آن پرداخته شد بر اساس عمل به حکم عقلی و ادله نقلی شامل آیات قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و سیره پیشوایان دینی علیهم السلام بوده و جایی برای بیان چنین نسبت‌هایی باقی نمی‌گذارد.

پیرامون مسئله عصمت ائمه علیهم السلام نیز اگر چه مباحث مفصلی در کتب و مقالات متعدد مطرح شده است، ذکر این نکته با توجه به ایراد مطرح شده خالی از لطف نیست که آموزه عصمت از طرق ادله عقلی و نقلی فراوانی که مورد تأیید اهل سنت نیز می‌باشد، اثبات شده و هیچ تناقضی در کلام یا عمل ائمه علیهم السلام وجود ندارد. در روایتی ابن عباس می‌گوید: «از حضرت رسول صلوات‌الله‌علیه شنیدم که می‌فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین، پاک و معصوم هستیم». (قندوزی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۳۱۶) همچنین، یکی از احادیثی که می‌توان عصمت ائمه علیهم السلام را از آن استفاده نمود، حدیث مشهور ثقلین است که به صورت متواتر، شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند و با عبارات مختلف و اسناد متعدد در کتب صحاح و معتبر اهل سنت موجود است. سید هاشم بحرانی

در کتاب *غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام*، ۳۹ حدیث از طریق اهل سنت

در این باره نقل کرده است. (بحرانی، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۳۱۷-۳۰۴)

به عنوان نمونه، ابوسعید خدری می گوید که از حضرت رسول ﷺ شنیدم که می فرمود:

ای مردم! من دو چیز گرانبها و بزرگ را در بین شما می گذارم. اگر به آن‌ها تمسک کنید، گمراه نمی شوید. یکی از آن‌ها بزرگ‌تر از دیگری است. یکی از آن دو امانت، کتاب خداست که وسیله ارتباط بین زمین و آسمان است. امانت دوم عترت و اهل بیت من است. آگاه باشید که عترت و قرآن تا قیامت از هم جدا نمی شوند. (قندوزی، همان: ۲۵۳)

طبق این حدیث، اولاً ائمه اطهار علیهم‌السلام باید از گناه و اشتباه معصوم باشند، زیرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به طور کلی به مردم می فرماید اگر از عترت من پیروی نمایید و طبق گفتار و رفتارشان عمل کنید، دچار خطا و گمراهی نمی شوید و این مطلب را در صورتی می توان گفت که عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام از گناه و خطا معصوم باشند. ثانیاً پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این حدیث، اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان یک مرجع علمی معتبر و یک مقام مسئول رهبری به مسلمانان معرفی نموده و بر روی اقوال و اعمالشان صحه گذاشته است، بنابراین کلیه مسلمانان موظف شده‌اند جهت یادگرفتن احکام و قوانین دین به آنان مراجعه نمایند و از دستوراتشان پیروی کنند. (امینی، ۱۳۷۴: ۲۰۲)

۳. تسهیل در امر دروغ‌گویی توسط علمای شیعه و نسبت دادن آن به ائمه

در سومین عاملی که قفاری به عنوان یکی از عوامل توجه شیعیان به آموزه تقیه مطرح می کند، علمای مذهب تشیع را مورد طعن و ایراد قرار داده و آن‌ها را متهم به وانمود کردن مذهب اهل بیت علیهم‌السلام به شکلی که خود می پسندند و نه به شکل حقیقی آن می کند. از نظر او، به همین دلیل علمای شیعه تلاش وافری در تقویت مسئله تقیه نموده‌اند. قفاری می گوید:

علمای شیعه [با این تاکتیک (تقیه) توانستند گفته‌های ائمه علیهم‌السلام را رد کنند (چون مردم گمان می کردند این کار تقیه است) و فرمایشات ایشان را زیر پا بگذارند و روایت حقیقی را که از آن‌ها شده بود، تکذیب کنند. مثلاً مشاهده می کنید کلام امام محمد باقر علیه‌السلام یا جعفر صادق علیه‌السلام را که در ملاء عام گفته‌اند یا جمع زیادی از مسلمین آن را روایت کرده‌اند، رد می کنند و نمی پذیرند به بهانه اینکه در میان جمع حاضر برخی از مخالفان حضور داشته‌اند. (قفاری، همان: ۸۷۶)

این کلام باتوجه به بی‌اساس بودن آن، صرفاً تهمت است. نکته جالب توجه اینجا است که این عالم وهابی که در ادعای پیشین خود امامان شیعه علیهم‌السلام را متهم به تناقض‌گویی می‌نمود، حال در اینجا، نسبت به حفظ و صیانت از کلام ایشان دغدغه‌مند شده و علمای شیعه را مورد اتهام قرار می‌دهد. دلیل این همه بهانه‌جویی و اتهامات واهی بر هر انسان متأمل و منصفی آشکار و مبرهن است.

۴. قفاری در بیان آخرین مورد از اسباب توجه شیعیان به مسئله تقیه، اساس و مبدأ اصل اعتقادی تقیه را به منظور کناره‌گیری شیعیان از مسلمین عنوان می‌کند. او می‌گوید: این مبدأ اعتقادی خطرناکی است که تطبیق و اجرای آن شیعه را به طور کلی از اسلام خارج ساخته و آن‌ها را در مسلک ملحدین دین‌گریز قرار می‌دهد، چون مخالفت با مسلمین را اساس و قاعده دین خود قرار داده‌اند. پس در نتیجه آن‌ها موافق با کفار و مخالف مسلمین عمل می‌کنند. (همان: ۸۷۸)

طبق روایات رسیده کسی که به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شهادت دهد و منکر ضروریات دین، خدا و نبوت نباشد، مسلمان است. این‌ها ملاک و معیار اسلام و کفر است.

همچنین دیدگاه بزرگان اهل سنت و مشهوری از علمای اهل سنت این است که کسی حق ندارد اهل قبله را تکفیر کند. روشن است که این ادعا با تأکیدات پیشوایان دین و سفارش ایشان به پیروان خود جهت مشارکت در مجامع مسلمانان و خواندن نماز با ایشان و شرکت در تشییع جنازه‌هایشان و... همخوانی ندارد.^۱

قفاری در پایان، قسمتی را با عنوان «استدلال شیعه بر تقیه» مطرح می‌کند که فاقد هرگونه دلیل و برهانی از جانب شیعه در این زمینه است و گویی این‌طور به مخاطب القا می‌کند که اساساً شیعه استدلالی در مورد این مسئله نداشته و علت توجه شیعیان به تقیه همان مواردی است که او، خود در اسباب توجه شیعیان به این مسئله مطرح نمود. وی، همان اتهامات پیشین خود را نسبت به شیعه مجدداً در این باب تکرار کرده و به بیان تفاوت میان تقیه و نفاق براساس نظر ابن تیمیه می‌پردازد و در مقام جمع‌بندی کلام خود در این فصل، آنچه را شیعیان به اسم تقیه انجام می‌دهند، همان نفاق معرفی می‌کند. (همان: ۸۸۳ و ۸۸۴)

۱. برای مطالعه بیشتر رک: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸.

نتیجه گیری

تعریف مرحوم شیخ مفید در مورد تقیه از مخالفین، اختصاص به اهل سنت ندارد و مخالفی را شامل می‌شود که با اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان دشمنی دارند و آن‌ها را مورد خطر و تهدید قرار می‌دهند و تعمیم دادن آن به همه اهل سنت با سیره اهل بیت علیهم‌السلام و پیروانشان در تعارض است.

اینکه تقیه همان نفاق است صحیح نیست و خلط این دو موضوع با هم نشانه کینه و غرض‌ورزی قفاری نسبت شیعه است. نفاق یعنی تظاهر به حق و پنهان کردن شرک و باطل، ولی تقیه یعنی ترس از زیان جانی و مالی برای خود و دیگران و مخفی کردن حقیقت که البته مبتنی بر دلیل عقلی است و با سیره عقلا منطبق است.

صحابه و تابعین هم به تقیه عمل می‌کرده‌اند، مثل ابن مسعود و ابوهیریره ... که در کتاب‌های مهم اهل سنت از جمله بخاری این مطلب آمده است.

قفاری با استناد به آیه ۲۸ سوره آل عمران می‌گوید که تقیه فقط باید در مقابل کفار باشد در حالی که شواهد و روایاتی از منابع معتبر اهل سنت موجود است که با این ادعا در تعارض است.

قفاری با استناد به روایاتی از قبیل «التقیه دینی و دین آبائی»، شیعه را متهم می‌کند به اینکه تقیه را رکن دین می‌دانند؛ در جواب گفتیم که این همه اهمیت دادن به تقیه فقط برای حفظ جان و مال و آبروی شیعیان بوده است و جنایاتی که در طول تاریخ علیه شیعیان صورت گرفته است گواه این مطلب است.

تأکید روایات شیعه بر عدم ترک تقیه به دلیل توجه به آثار و پیامدهای نامطلوب آن در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی شیعیان بوده است.

قفاری ادعا می‌کند که شیعه قائل است به اینکه دار الاسلام همان دار التقیه است و تقیه در دار التقیه واجب است. با توجه به منابع شیعی این عبارت فقط در یک روایت از امام رضا علیه‌السلام آمده است که آن هم مربوط به سرزمینهای کفار است.

تقیه شیعه نسبت به اهل سنت به جهت رعایت مصلحتی بزرگ‌تر است و آن هم صیانت از جامعه اسلامی است که هیچ‌گونه تشنج و اختلاف و تفرقه‌ای در آن صورت نگیرد.

قفاری طرح مسئله تقیه و نگاه غلو آمیز به آن را ناشی از توجیه باورهای غلط شیعیان در مورد بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفا، عصمت اهل بیت علیهم السلام، تسهیل در امر دروغگویی و اعتقادی بودن تقیه برای شیعه می‌داند.

از مطالب بیان شده روشن شد که مسئله خلافت و بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفا به اعتراف علمای اهل سنت با اجبار صورت گرفته و کلمات حضرت علی علیه السلام با ابوبکر و عمر و عمل نکردن به سیره شیخین نیز نشان از نارضایتی ایشان می‌باشد.

اگر شیعه برای توجیه ادعاهای خودشان تقیه می‌کرده‌اند، صحابه و تابعین و علمای اهل سنت به چه خاطر تقیه می‌کرده‌اند؟

عصمت اهل بیت علیهم السلام نیز در قرآن و روایات شیعه و اهل سنت آمده و فقط یک ادعای صرف از جانب شیعیان نمی‌باشد.

هر کس به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شهادت دهد و منکر ضرورتی از دین نشود مسلمان است و کسی حق ندارد او را تکفیر کند.



منابع و مآخذ:

- قرآن کریم
- آلوسی البغدادی، شهاب‌الدین محمود بن عبدالله (۱۴۲۰ق)، *روح المعانی*، تحقیق: محمد احمد الاحد، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 - ابن جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج (بی‌تا)، *کتاب الأذکبیا*، ج ۱، نسخه PDF.
 - ابن حزم، ابومحمد علی بن احمد (بی‌تا)، *المحلی*، ج ۷، بیروت: دارالفکر.
 - ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی (۱۹۹۵م)، *تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأمائل*، تحقیق: محب‌الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، بیروت: دار الفکر.

- ابن كثير، عمادالدين ابوالفداء اسماعيل بن عمر(۱۴۰۹ق)، *البيدایة والنهایة*، ج ۵، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم(۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، تحقیق: جمالالدين ميردامادی، بیروت: دارالفکر.
- احمد بن حنبل، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل(۱۴۲۱ق)، *مسند احمد بن حنبل*، تحقیق: شعيب الأرناؤوط، ج ۱، بیروت: مؤسسة الرساله.
- امين، سيد محسن(۱۴۰۳ق)، *نقض الوشيعة*، ج ۴، بیروت: مؤسسة الأعلمی.
- اميني، ابراهيم(۱۳۷۴)، *بررسی مسائل کلی امامت*، ج ۳، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- انصاری، مرتضی(۱۴۱۲ق)، *التقیه*، قم: مؤسسة قائم آل محمد عليه السلام.
- بحرانی، سيد هاشم(۱۴۲۲ق)، *غایة المرام وحجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص والعام*، تحقیق: سيد علی عاشور، بیروت: مؤسسة التاريخ العربی.
- بخاری، محمد بن اسماعیل(۱۴۳۱ق)، *صحیح البخاری*، بیروت: دارکتب العربی.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن(۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعة*، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
- راعب اصفهانی، حسین بن محمد(۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، ج ۱، بیروت: دارالقلم.
- رشید رضا، سيد محمد(۱۳۷۳ق)، *تفسیر المنار*، قاهره: دار المنار.
- سرخسی، محمد بن احمد بن أبی سهل(۱۴۱۴ق)، *المبسوط*، بیروت: دارالمعرفة.

- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر (۱۴۳۱ق)، جامع الأحادیث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، بیروت: دارالفکر.
- صدوق، محمد (۱۴۰۴ق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، قم: جامعه مدرسین.
- طبرسی، لفضل بن حسن (۱۴۳۱ق)، مجمع البیان، ج ۱، قم: مکتبه المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة.
- _____ (۱۴۱۸ق)، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، تحقیق: مهدی هوشمند، ج ۱، قم: دارالحديث.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۸ق)، تاریخ الطبری، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- عسقلانی، احمد بن علی (۱۳۷۹ق)، فتح الباری، بیروت: دارالمعرفة.
- عکبری، ابن بطة (۱۴۱۵ق)، الإبانة الكبرى، ریاض: دارالرایة للنشر و التوزیع.
- غروی، علی (بی‌تا)، التنقیح فی شرح العروة الوثقی (تقریرات آیت الله خویی)، قم: موسسه احیاء آثار آیت الله خویی.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۲۲ق)، اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیة، ج ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۱۳ق)، التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، ج ۴، مکتب الاعلام الاسلامی.
- قفاری، ناصر بن عبدالله (بی‌تا)، أصول مذهب الشیعة الإثنی عشریة؛ عرض و تقد، نسخه PDF.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (۱۴۱۶ق)، ینایع المودة لذو القربی، قم: دارالاسوة للطباعة والنشر.

- کوفی، ابن ابی شیبہ (۱۴۰۹ق)، المصنف فی الاحادیث و الآثار، بیروت: دارالفکر.
- مسعودی، علی بن الحسین بن علی (۱۴۰۴ق)، إثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۲، قم: منشورات الرضی.
- _____ (بی تا)، مروج الذهب و معادن الجواهر، شرح: مفید محمد قمیحه، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۰)، مجموعه آثار شهید مطهری، تهران: انتشارات صدرا.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، تصحیح اعتقادات الإمامیه، ج ۱، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
- موسوی بجنوردی، سید محمدحسن (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقہیة، تحقیق: مهریزی و درایتی، ج ۱، قم: نشر هادی.